عامّه ایران بوده است 1 ؛پیروان این آیین به اصولی اخلاقی سخت پایبند که برخی از آن اصول را، همچون اصل«راز داری»در آیین ملامتیان نیز-که فرقه‏ای از صوفیّه بودند-می‏توان دید.

ظاهرا در سده‏های آغازین هجری عیاری و تصوّف از هم متأثّر بوده است-شاید به سبب اینکه عیاران و صوفیان از یک طبقه اجتماعی بوده‏اند-تأثیر تصوّف در آیین عیاری سبب گردید که عیاری با زهد در آمیز و به آیین«فتوّت»مبدّل گردد 2 ، همچنین از کتابهای کهن صوفیّه می‏توان دریافت که برخی از عیاران چنان به تصوّف جذب شده بودند که عیار پیشیگی را ترک گفته و به جماعت صوفیان پیوسته بودند، و طرفه این است که در تذکره‏های صوفیّه این گروه هم صوفی و هم جوانمرد دانسته شده‏اند 3 .تصوّف نیز کما بیش از عیاری متأثر بوده است، آنچه که در آثار متصوّفه از زبان صوفیان نخستین درباره فتوّت یا جوانمردی نقل شده است، همان اصول اخلاقی عیارن است و این نشان می‏دهد که آنان به اخلاقیّات آیین عیاری عنایت داشته‏اند، در این باره اهمیّت صوفیانی را که پیش از صوفی شدن عیار پیشه بوده‏اند نباید نا دیده انگاشت و شواهد چنین می‏نماید که اساس فرقه ملامتیّه را نیز برخی از همین صوفیان جوانمرد بنیاد نهاده بودند.

در این مقاله کوشش بر آن است که تأثیر و تطوّر اصول اخلاقی عیاران در تصوّف و آیین ملامتی بررسی گردد، به همین منظور نخست به آن اصول اشاره می‏شود و سپس از آنچه درباره جوانمردی در آثار صوفیان آمده است، سخن می‏رود و در پایان ضمن شناساندن آیین ملامتی، پیوند برخی از اندیشه‏ها و اصول ملامتیان با آیین عیاری نمایانده می‏شود .

**اخلاق در آیین عیاران و جوانمردان**

هر آن کس که به جمع عیاران می‏پیوست، موظّف بود که قوانین اخلاقی آنان را رعایت کند و اگر در این کار سستی می‏نمود، عیاران او را از خود نمی‏شماردند.نویسنده قابوس‏نامه قوانین اخلاقی عیاران را این گونه یاد می‏کند:«بدان که جوانمردی عیاری آن بود که او را از آن چند گونه هنر بود:یکی آنکه دلیر و مردانه و شکیبا بود به هر کاری، و صادق الوعد و پاک عورت و پاک دل بود، و زیان کسی به سود خویش نکند و زیان خود از دوستان روا دارد، و بر اسیران دست نکشد، و اسیران و بیچارگان را یاری دهد، و بد بدکنان از نیکان باز دارد، و راست شنود چنانکه راست گوید، و داد از آن خود بدهد، بلا راحت ببند.» 4 پس از آنکه زهد و تصوّف با آیین عیاری در آمیخت و آیین«فتوّت» پدید آمد، بزرگان فتیان برای اینکه اخلاق جوانمردی را به تازه جوانمردان بیاموزند، اصول عیاری را با عنوانهایی چون ارکان فتوّت، خصلتهای اهل فتوّت و شرایط فتوّت داری در فتوّت نامه‏ها یاد کردند؛شمار این اصول در همه فتوّت نامه‏هایی که امروزه در دست داریم، یکسان نیست 5 ، مهمترین آنها همراه با شواهد از چند فتوّت نامه

1)نامجویی، و شکیبایی در برابر آزار

آرمان اصلی عیار این بوده است که نامش زبانزد مردم شود.عیاران اگر دلیری و گنداوری می‏نمودند، مستمندان و درماندگان را یاری می‏کردند، و مردم را می‏نواختند، «از بهر نام» 6 بوده است و حتی گاهی برای«آوازه جویی»، در برابر سختترین شکنجه‏ها و آزارها شکیبایی می‏ورزیدند و استواری می‏نمودند.«خواجه نصیر الدّین طوسی» دانشمند بنام قرن هفتم هجری، این کار ایشان را انتقاد کرده است و درباره آنان گفته است:

«...و باشد که به اقصی نهایت صبر برسند و به دست و پای بریدن و چشم کندن و انواع عذاب و نکال 7 و مثله 8 و صلب 9 و قتل رضا دهند تا اسم و ذکر در میان قومی ابنای جنس و شرکای خویش که در سوء اختیار و نقصان فضیلت مانند ایشان باشند، باقی و شایع گردانند.» 10

طرفه اینکه هر گاه هم که عیاران به سبب شهر آشوبیهایشان-یا سببهایی دیگر-در بند کارگزاران حکومتی می‏شدند، در برابر تازیانه‏هایی که بر بدنشان فرود می‏آمد، شکیبایی و استواری می‏نمودند تا انگیزه نام آوریشان شود؛ 11 تا چندی پیش نیز پهلوانان دوره گرد در ایران-اعقاب عیاران که«زورگر»خوانده می‏شدند 12 -همانند این کار عیاران تن و دستان خود را با بند و زنجیز، محکم می‏بستند تا شکیبایی خویش را در برابر آزار به مردم بنمایند؛گویا«خواجه حافظ»هم در این دو بیت این موضوع را اشاره می‏کند:

زان طرّه پر پیچ و خم سهل است اگر بینم ستم

از بند و زنجیرش چه غم هر کس که عیاری کند؟ 13

خیال زلف تو پختن نه کار خامان است

که زیر سلسله رفتن طریق عیاریست. 14

با اینکه نامجویی اصلی بس مهم در آیین عیاری بوده است، از آن رو که با زهد و تصوّف سازگار نبوده است، در فتوّت نامه‏ها به آن چندان توجّه نشده است.ابیات ذیل از فتوت نامه‏ای که برخی آن را بنا درست از«شیخ عطّار»دانسته‏اند، شاید بازگو کننده اصل نامجویی، و شکیبایی در برابر آزار باشد:

فتوّت ای برادر بردباریست

نه گرمی ستیزه بلکه زاریست

بده نان تا بر آید نامت ای دوست!

چه خوشتر در جهان از نام نیکوست؟

15

مروّت کن تو با اهل زمانه

که تا نامت بماند جاودانه 16

**2)پاک دامانی و پارسایی**

چون جونمردان محبوب مردم بوده‏اند، در هر عهدی هماره مردمانی نا اهل و بی قید و تردامن خود را به آنان منسوب می‏داشته‏اند تا از نحبوبیّتشان سوء استفاده کنند و همین باعث شده است که در برخی از کتابهای تاریخ ما از جوانمردان به نیکی یاد نشود، با این حال هم در آیین عیاری و هم در آیین فتوّت پارسایی و پاک دامانی از اصول بوده است 17

طریق پارسایی و رزمادام

که نیکو نیست فاسق را سرانجام 18

به عصیان در میفکن خویشتن را

مجو آخر بلای جان و تن را

هوای نفس خود بشکن خدا را

مده ره پیش خود صاحب هوا را 19

به چشم اندر دوست منگر

که دشمن کام گردی ای برادر 20

این نکته هم در اینجا گفتنی است که جوانمردان عیار پیشه یا سپاهی درباره پاکدامنی خویشان خود نیز چنان غیرتمند و متعصّب بودند که اگر کسی خواهر یا دختر ایشان را بدروغ به زنا کردن متّهم می‏کرد، بدون درنگ و بی آنکه بازجویی کنند، آن خواهر یا دختر را می‏کشتند. 21

**3)انصاف دادن، دادگستری و ستم ستیزی**

جوانمردان بر این بوده‏اند که باید«انصاف»را رعایت کرد تا جوانمرد بود، «آدم»(ع)نیز چون انصاف را رعایت کرد، نخستین جوانمرد در جهان گردید، هنگامی که از بهشت به زمین فرود آمد،

روز و شب بگریست آن بر گشته حال

بر گناهش سیصد و هم شصت سال

گریه‏اش انصاف دادن بود ازو

آن فغان و آب چشم همچو جو

پس رسید او را فتوّت در جهان

کانچنان انصاف دادست آن زمان 22

آنان افزون بر اینکه خود انصاف را در زندگی رعایت می‏کردند، بر بیدادگرانی که به جای انصاف دادن، به مردم ستم می‏کردند، می‏شوریدند و بینوایان و درماندگان را دستگیری می‏کردند 23 :

فتوّت چیست؟داد خلق دادن

به پای دستگیری ایستادن 24

**4)احسان، نیکی کردن، خوش خلقی و مهر ورزیدن**

خوش خلقی و مهربانی کردن از وظایف جوانمرد بوده است:

مهربانی کن که مرد مهربان

دارد از اصل جوانمردی نشان 25

به همه خلق جهان خلق پسندیده نمای

که سوی خلد برین راه بر آن است ای دل 26

جوانمردان بدون هیچ جشمداشت به مردم نیکی می‏کردند و در کارهای خیر پیشقدم می‏شدند:

به احسان و کرم دلها به دست آر

کزین بهتر نباشد در جهان کار

چو احسان از تو خواهد مرد هشیار

چو مردان راه خود چالاک بسپار

اگر شکرانه‏ای گوید، مگو:کی؟

بباید گشتنت تسلیم در وی 27

«مولانا ناصری»، عارف و شاعر قرن هفتم، میان بندی را که جوانمردان بر کمر می‏بسته‏اند، در فتوّت نامه خود نشانه خدمتگزار بودن آنان دانسته است و گفته است:

آن کسانی کین گهرها سفته‏اند

در میان بستن سه معنی گفته‏اند:

اوّلش بندد میان تربیه 28

تا که حاصل گردد او را تصفیه

عاقبت او را گشایندش میان

تا بگیرد تربیه اندر نهان

هم دوم بستن برای خدمت است

همچنین از بهر جاه و حشمتست

لیک این را آخرش صحبت بود

از وجودش خلق را راحت بود 29

**5)فداکاری، از خود گذشتگی و ایثارگری**

جوانمردان برای یاران خویش بس فداکاری می‏کردند و از خودگذشتگی می‏نمودند. «شمس الدّین محمد آملی»، دانشمند نامدار ایرانی در قرن هشتم، درباره این ویژگی آنان گفته است:«از آن جمله(خصایص فتیان)رغبت به مصاحبت اخوان و اظهار سیر است با همگنان و ترک حظوظ خود از برای حقوق ایشان» 30 و این همان ویژگی عیاری است که نویسنده قابوس نامه ذکر کرده است:«زیان خود از دوستان روا دارد.» 31

**6)بخشندگی، جود، سخاوت و کرم**

جوانمردان از آن رو که زندگی خود را وقف خدمت گزاردن به مردم می‏کردند، به «سخاوتمندی»نیز سخت دلبسته بودند:

هزاران تربیه 32 گر هست اخی 33 را

ندارد دوست زیشان جز سخی را 34

«شیخ شهاب الدّین عمر سهروردی»، صوفی بنام قرن هفتم، کرم را در فتوّت نامه خود از سخاوت برتر دانسته است و گفته است:

«اخی باید که کریم باشد، زیرا که فرق میان کرم و سخاوت آن است که همه کریمی، سخی باشد ولی همه سخی، کریم نباشد.کریم آن باشد کی عطا کند و منّت ننهد، اما سخاوت را احتمال دارد که در نظر آید» 35 .با این حال گمان نمی‏رود که جوانمردان کرم را از سخاوت جدا می‏دانسته‏اند و یا اینکه سخاوت را کم ارزشتر از کرم می‏شمرده‏اند.

آنچه که«مولانا ناصری»درباره وظیفه مرید در آیین جوانمردان گفته است، اهمیّت سخاوت را در جوانمردی نشان می‏دهد:

چون میان را برگشاید، بایدش

تا دو دستش در عطا بگشایدش

بعد از آن جو دست و بخشش کار او

تا عزیز آید همی دیدار او

دایما بگشوده می‏دارد درش

بر فشاند بود سیم و زرش 36

در دو گیتی آنچنان شاید اخی

کو بود از جان و دل مرد سخی

زانکه فاسق با سخا اندر بهشت

زاهدی کو بخل دارد سخت زشت 37

**7)مهمان نوازی بی تکلّف**

مهمان دوستی جوانمردان هم طرفه حدیثی است، آنان سخت علاقه‏مند بودند که غریبان و مسافران را مهمان کنند 38 ؛و اگر کسی جوانمردی را مهمان می‏شد، جوانمرد هر چه را در خانه داشت، به نزد او می‏آورد و بدون تجمّل و خود نمایی 39 ، مهمان خویش را پاک دلانه پذیرایی می‏کرد:

چو مهمان در رسد شیرین زبان شو

به صد الطاف پیش میهمان شو

تکلّف از میان بردار و از پیش

بیاور آنچه داری از کم و بیش 40

نویسنده قتوّت نامه سطانی از زبان امام موسی کاظم(ع)نقل کرده است که:

«فتوّت ترک تکلّف کردن است و آنچه در خانه باشد، برای مهمان حاضر آوردن...» 41

**8)عفو کردن و از خطای دیگران چشم پوشیدن**

جوانمردان از کسی نمی‏هراسیدند، شجاع و گنداور بودند و آنچه که شجاعت آنان را نزد مردم دلپذیر و زیبا می‏کرد، این بود که هر گاه ناجوانمردی به ایشان بد می‏کرد، در جای بدی وی نیکی می‏نمودند و او را نمی‏رنجاندند:

«اخی آن باشد که اگر همه عالم او را برنجاند، نرنجد و نرنجاند و به رنجانیدن هیچ کس رضا ندهد...انتقام را عفو کند که شرط فتوّت آن است.» 42

«از حضرت شاه ولایت-علیه السلام-منقول است که فرمود:فتوّت آن است که در دنیا و آخرت هیچ خصم نباشد.» 43

جوانمرد در پس سینه ستبر خود دلی مهربان داشت، مردم دوست بود و با کسی دشمنی نمی‏ورزید:

مکن بد با کسی کو با تو بد کرد

تو نیکی کن اگر هستی جوانمرد

کسی کز مهر تو ببرید پیوند

به مردی جان و دل در راه او بند 44

درون را پاک دار از کین مردم

که کین داری نشد آیین مردم 45

کسی کو را جوانمردیست در تن

ببخشاید دلش بر دوست و دشمن 46

**9)به سر بردن عهد و پیمان**

یکی از ویژگیهای جوانمردان این بوده است که اگر عهدی را بر زبان می‏آوردند، سرسختانه می‏کوشیدند تا به عهد وفاء کنند 47 .آنان در آغاز تشرّف به آیین جوانمردی، وعده می‏دادند که اصول جوانمردی پیروی کنند و تا پایان زندگی به وعده خود وفا دار می‏ماندند.این وعده دادن آنان اصطلاحا«قول»گفته می‏شده است 48 و ظاهرا تعبیر«قول مردانه»که امروزه در میان مردم ما متداول است، یادگار از آن است.

**10)راز داری**

راز داری یکی از ارکان آیین جوانمردی بوده است و پیر جوانمردان، مرید خود را همواره پند می‏داده است که:

مگو راز دلت با هر کسی باز

که در دنیا نیابی محرم راز 49

گویا یکی از وجوه این راز داری، پنهان داشتن اسرار آیین بوده است و از آن است که امروزه آیین جوانمردی آن گونه که باید برای ما شناخته نیست.«شمس الدّین محمّد آملی»درباره این ویژگی جوانمردان گوید:

«...از خصایص ایشان یکی مبالغتست در کتمان اسرار و حفظ آن از اغیار؛تا یکی را به شمشیر تهدید کنند و به انواع ضرب و تعذیب رنجانند، افشاء اسرار از ونیاید.» 50

**جوانمردی صوفیان**

صوفیان همچون دیگر مردم ایران بی گمان عیار پیشگان و جوانمردان را می‏شناختند اما ظاهرا هنگامی که برخی از عیاران مانند«فضیل عیاض»و«احمد خضرویه»به اهل تصوّف پیوستند و صوفیانی بلند مرتبه گردیدند و سپس در آموزش به مریدان خود از مردی و فتوّت سخن راندند، آشنایی صوفیان با آیین جوانمردی بیشتر گردید و اندک اندک فتوّت در مجالس و تعلیمات و کتابهای آنان هم بحث شد.

فضیل عیاض عیاری بود که در کوهستانهای میان مرو و باورد راهزنی می‏کرد 51 .

برخی اصل او را از کوفه و برخی از سمرقند و گروهی از بخارا دانسته‏اند، به هر حال مسلّم است که در خراسان پرورش یافته بوده است 52 .گویند که روزی خواست تا کاروانی را تاراج کند، کسی از کاروانیان آیه‏ای را از«قرآن»می‏خواند، آن آیه در دل وی اثر کرد.و از آن پس عیار پیشگی و راهزنی را ترک گفت 53 .چه این سخن درست باشد و چه نادرست، «فضیل»از عیاری به گوشه گیری گرائید و از مردم دوری گزید 54 ، او به مکّه سفر کرد و مسالیانی دراز در آنجا به سر برد 55 و سر انجام در سال 187 ق در گذشت. 56

ابو حامد احمد خضرویه هم از عیاران سپاهی پیشه 57 خراسان بود، چنانکه هجویری، نویسنده کشف المحجوب، او را سرهنگ جوانمردان دانسته 58 و گفته است:«جامه به رسم لشکریان پوشیدی.» 59 .دانسته نیست چگونه«احمد»به جماعت صوفیثان پیوست؛او از بزرگان صوفیّه محسوب می‏شده و کتابی نیز درباره عرفان به نام درجات المقبلین علی الله عزّو جلّ نوشته بوده 60 ، مرگش در سال 246 ق بوده است. 61

نامهای صوفیانی که پیشینه عیاری و جوانمردی داشته اند، در آثار اثل تصوّف بیشتر با القابی همچون:جوانمرد، مرد، عیار و یا صعلوک همراه است، از آن جمله‏اند:فضیل عیاض(متوفّی:187 ق)، معروف کرجی(متوفّی:200 ق)، حاتم اصمّ(متوفّی: 237 ق)، ابو تراب نخشبی(متوفّی:245 ق)، احمد خضرویه(متوفّی:246 ق)، ابو حفص حدّاد نیشابوری(متوفّی:264 ق یا 269 و یا 277)، شاه شجاع کرمانی (متوفّی:270 ق)، ممشاد دینوری(متوفّی:299 ق)، ابو علی رودباری(متوفّی: 322 ق)و ابو الحسن پوشنگی(متوفّی:348 ق). 62

آنچه که از فتوّت در آثار صوفیان یاد شده است، چیزی جز قوانین اخلاقی عیاران و جوانمردان نیست، جالب این است که بیشتر آنچه که درباره فتوّت یا جوانمردی در این گونه آثار آمده است، سخنان صوفیانی است که عیار و جوانمرد پیشه دانسته شده‏اند. برای اینکه بهتر دریافته شود که صوفیان چه مفهومی را از جوانمردی در ذهن داشته‏اند، نمونه‏هایی از کتابهای مهم آنان نقل می‏شود:

**1)فروتنی و تواضع**

نامجویی عیاران با زهد صوفیان سازگار نبود، از همین رو صوفیّه این اصل عیاری را هرگز نشانه جوانمرد منشی و فتی بودن نمی‏دانستند.گویند که روزی ابو حفص حدّاد نیشابوری، یکی از صوفیان جوانمرد، به بغداد رفت، گروهی از صوفیان آن شهر او را پرسیدند که:فتوّت چیست؟وی گفت:یکی از شما بگوئید.چنید، سید طایفه صوفیان که در آن جمع بود، گفت:«فتوّت نزدیک من آن است که فتوّت را نبینی و آنچه کرده باشی، به خود نسبت نکنی که این من می‏کنم.» 63 .سخن او شاید واکنشی در برابر اصل نامجویی عیاران بوده است و از آن بخوبی می‏توان دریافت که صوفیان جوانمرد چرا از این اصل پیروی نمی‏کردند.تواضع صوفیانه‏ای که جنید از آن سخن گفته است، در آثار صوفیّه به جای نامجویی، یکی از اصول فتوّت دانسته شده است، چنانکه گفته‏اند:«فتوّت آن بود که خویش را بر کسی فضیلتی نبینی» 64 .وقتی دیگر هم که از«جنید»می‏پرسند جوانمردی چیست؟می‏گوید:آن است که با درویشان تفاخر نکنی و با توانگران معارضه نکنی.» 65

**2)انصاف دادن**

نقل است هنگامی که ابو حفص حدّاد سخنان حنید را درباره فتوّت شنید، گفت:«ولیکن فتوّت به نزدیک من دادن انصاف بود و ترک طلب کردن انصاف» 66 و آنگاه جنید به یاران خود گفت:«بر خیزید یا اصحابنا، که زیادت آورد ابو حفص بر آدم و ذریّت وی اندر جوانمردی.» 67

حارث محاسبی(متوفّی:243 ق)نیز جوانمردی را انصاف دادن دانسته و گفته است:«جوانمردی آن بود که داد بدهد و داد نخواهد.» 68 .آنچه هم که او و ابو حفص درباره«داد نخواستن»گفته‏اند، اعتقادشان را به اصل«ایثارگری و از خود گذشتگی»در آیین جوانمردی نشان می‏دهد.

**3)خدمت خلق**

ابو القاسم قشیری، صوفی نامدار قرن چهارم و پنجم، درباره فتوّت گفته است:«بدان که فتوّت آن بود که بنده دائم در کار غیر خویش مشغول بود.» 69 .ظاهرا وی در این باره متأثّر از آموزشهای استادش، ابو علی دقّاق(متوفّی:460 ق)بوده است، چنانکه چون از ابو علی دقّاق پرسیده بودند که فتوّت چیست؟او گفته بود:«حرکت کردن از برای دیگران؛و از پیغمبر بود-علیه السّلام-که فردا همه خواهند گفت:نفسی نفسی، او خواهد گفت:امّتی امّتی.» 70

**4)خوش خلقی و مهربان کردن**

عمرو بن عثمان مکّی(متوفّی:290 ق)گفته است:«جوانمردی خوی نیکوست.» 71 . ابو الحسن پوشنگی نیز فتوّت را چنین دانسته است:«مراعات نیکو کردن و بر موافقت دایم بودن.» 72

**5)فداکاری، از خود گذشتگی و ایثارگری**

داستان ذیل نمونه‏ای شگفت از فداکاریهای صوفیان جوانمرد است:«مرتعش 73 گوید:با ابو حفص حدّاد به عیادت بیماری شدیم و ما جماعتی بودیم.ابو حفص بیمار را گفت: خواهی که بهتر شوی؟گفت:خواهم.ابو حفص اصحابنا را گفت:هر کسی پاره‏یی ازین بیمار برگیرید بیمار اندر ساعت درست شد و با ما بیرون آمد.دیگر روز ما همه بر بستر افتادیم.» 74

شیخ ابو الحسن خرقانی، صوفی جوانمرد قرن چهارم و پنجم، ایثارگری و فداکاری را مهمترین اصل جوانمردی می‏دانسته است و هنگام که او را پرسیده‏اند، جوانمرد چگونه بهع جوانمردی خود پی برد؟گفته است:«اگر خداوند هزار کرامت با برادر او کند و با او یکی کرده بود، آن یکی نیز ببرد و بر سر آن نهد تا آن نیز برادر او را بود.» 75

**6)بخشندگی، سخاوت و کرم**

جنید گفته است:«جوانمردی آن است که بار خلق بکشی و آنچه داری بذل کنی.» 77

ابو القاسم قشیری گوید:«کسی دیگر را پرسیدند از جوانمردی، گفت:آنکه تمییز نکنی به طعام خویش که کافری خورد یا ولیّ ای...و گفته‏اند:فتوّت آن است که چون سائلی به دیدار آید، ازو بنگریزی...و گفته‏اند:فضل کردن است و خویشتن اندر آن نادیدن.» 78 معروف کرخی درباره جوانمردی گفته است:«جوانمردی سه چیز سات:یکی وفا بی خلاف، دوم ستایش بی جود، سیوم عطابی سؤال.» 79 .و خرقانی گفته است: «جوانمردی دریایی است به سه چشمه:یکی سخاوت، دوم سفقت، سیوم بی نیازی از خلق و نیازمندی به حق.» 80

در اینبیت سعدی هم«جوانمرد»به معنی کریم، سخی و بخشنده به کار رفته است:

جوانمرد اگر راست خواهی ولیست

کرم پیشه شاه مردان علیست 81

**7)مهمان نوازی بی تکلّف**

نقل است که ابو حفص حدّاد نیشابوری چهار ماه نزد شبلی مهمان بود، شبلی هر روز با چند گونه خوراک از او پذیرایی می‏کرد، در واپسین روز به هنگام وداع ابو حفص به شبلی گفت:«یا شبلی، اگر وقتی به نشابور آیی، میزبانی و جوانمردی به تو آموزم. گفت:یا با حفص، چه کردم؟گفت:تکلّف کردی و متکلّف جوانمرد نبود.مهمان را چنان باید داشت که خود را به آمدن مهمان گران نیایدت و به رفتن، شادی نبودت و چون تکلّف کنی، آمدن او بر تو گران بود و رفتن آسان، و هر که را با مهمان حال این بود، جوانمرد نبود.» 82

صوفیان مهمان نوازی بی تکلّف را نشانه جوانمردی می‏دانسته‏اند.قشیری در این باره گوید:«...گفته‏اند فتوّت آن است که اگر ده تن را بخوانی، نه تن آیند یا یازده تن، از جا بنشوی...و نیز گفته‏اند، فتوّت آن است که هیچ چیز باز پس ننهی و عذر نخواهی...و گفته‏اند، فتوّت آشکارا داشتن نعمت است و پنهان داشتن محنت.» 83

محمد بن علی ترمذی(متوفی:285 ق)هم گفته است:

«جوانمردی آن است که راه گذاری و مقیم، نزدیک تو هر دو یکی باشد» 84 ، و این پیروی او را از اصل غریب نوازی جوانمردی نیز نشان می‏دهد.

**8)عفو کردن و از خطای دیگران چشم پوشیدن**

یک بار که ترمذی را درباره تقوی و جوانمردی می‏پرسند، وی می‏گوید:«تقوی آن است که در قیامت هیچ کس دامن تو نگیرد و جوانمردی آن که تو دامن کسی نگیری.» 85 .فضیل عیاض هم درباره فتوّت گفته است:«فتوّت اندر گذاشتن عثرات 86 بود از برادران» 87 و ابوبکر ورّاق، مرید ترمذی، گفته است:«جوانمرد آن بود که او را خصمی نباشد بر کسی.» 88

قشیری گوید:«بدان که فتوّت فرا پوشیدن عیب برادران باشد و اظهار ناکردن بر ایشان، آنچه دشمنان بر ایشان شادکامی کنند.» 89 .شیخ ابو سعید ابی الخیر میهنی، صوفی نامی ایران و معاصر قشیری، نیز با همین دید، فتوّت را می‏نگریسته است، چنانکه نقل است:

«شیخ ما-قدس الله روحه العزیز-روزی در حمّام بود.درویشی شیخ را خدمت می‏کرد و دست بر پشت شیخ می‏نهادء و شوخ 90 بر بازوی شیخ جمع می‏کرد، چنانکه رسم قایمان 91 گرمابه باشد تا آنکس ببیند که او کاری کرده است؛پس در میان این خدمت از شیخ سؤال کرد که:ای شیخ، جوانمردی چیست؟شیخ ما حالی گفت:آنکه شوخ مرد پیش روی او نیاری.همه مشایخ و ایمه نشابور چون این سخن بشنودند، اتفّاق کردند که کس درین معنی بهتر ازین نگفته است.» 92

**9)راز داری**

شیخ ابو الحسن خرقانی درباره رازداری جوانمردان گوید:«سرّ جوانمردان را خدای- تعالی-بدان جهان و بدین جهان آشکارا نکند و ایشان نیز آشکارا نکنند.» 93

شاید بجا باشد که در اینجا یاد آوری شود در میان پیشاهگان تصوّف بیش از همه خرقانی درباره جوانمردی و جوانمردان سخن رانده است.فتوّت در سخنان او و استادش شیخ ابوالعباس قصّاب-که به فتوّت و مروّت شهره بوده است 94 -تنها به مباحث اخلاقی محدود نیست، رنگی ویژه دارد که در سخنان دیگران دیده نمی‏شود. در نزد این دو جوانمردی طریق مردان خدا و جوانمرد عارفی بی مانند بوده است، چنانکه ابو العباس قصّاب گفته است:«...اهل بهشت به بهشت فرود آند و اهل دوزخ به دوزخ.پس جای جوانمردان کجا بود؟که او را(کذا)جای نبود نه در دنیا و نه در آخرت.» 95 و خرقانی گفته است:«هر چه در لوح محفوظ است، نصیب لوح و خلق است، نصیب جوانمردان نه آن است که به لوح در است؛و خدای-تعالی-همه در لوح بگفت، با جوانمردان چیزی گویند که در لوح بنود و کوهی آن نشاید بردن.» 96

«نماز کردن و روزه داشتن کار عابدان بود اما آفت از دل جدا کردن کار مردان.» 97 «ورد جوانمردان اندوهیست که به هیچ وجه در دو جهان نگنجد و آن اندوه آن است که خواهند که وی را سزای وی یاد کنند، توانند.» 98

«هر که را دل به شوق او سوخته باشد و خاکستر شده، باد محبّت در آید و آن خاکستر را برگیرد و آسمان و ومین از وی پر کند.اگر خواهی که ببننده باشی، آنجا توان دید و اگر خواهی که شنونده باشی، آنجا توان شنید و اگر خواهی که چشنده باشی، آنجا توان چشید، مجرّدی و جوانمردی از آنجا می‏باشد.» 99

«از خلقان بعضی به کعبه طواف کنند و بعضی به آسمان بیت المعمور و بعضی به گرد عرض، و جوانمردان در یگانگی او طواف کنند.» 100

**آیین ملامتی و اثر پذیریث آن از عیاری**

برخی از صوفیان جوانمرد طریقه‏ای را به نام«ملامتیّه»بنیاد نهادند، ظاهرا ابو حفص حدّاد نیشابوری و احمد خضرویه از پیشروان این طریقه بوده‏اند. 101

صوفیان ملامتی چنین می‏پنداشته‏اند که صوفیان دیگر به کبر و ریا دچار گردیده‏اند و در ستیز با این دو آفت سیرو سلوک اصرار می‏ورزیده‏اند.آنان همچون دیگر اهل طریق معتقد بوده‏اند که بی پیرو مرشد سیر و سلوک نمی‏توان کرد 102 و پس از سالها ریاضت کشی کسانی را به مریدی می‏پذیرفته‏اند 103 اما مریدان خود را از دعویهای صوفیان دیگر درباره احوال باطنی، خواطر و کرامات باز می‏داشته‏اند و آنان را به پنهان کردن عبادات سفارش می‏کرده‏اند. 104

محیی الدّین بن عربی، عارف نامی(متوّفی:638 ق)درباره ملامتیّه گوید:

«مردانی هستند که در دور دستترین جایگاههای سرزمین ولایت مسکن کرده‏اند و برتر از درجه آنان جز درجه نبوّت نیست و مقام ایشان مقام قربت اندر ولایت نامیده می‏شود» 105 ، و طرفه آن است که وی آنان را با«فتیان»یکسان دانسته است. 106

غیر از شیخ ابو حفص حدّاد و احمد خضرویه این کسان را نیز از پیشوایان ملامتیان باید شمرد:حمدون قصّار(متوّفی:271 ق)، مروّج آیین ملامتی در نیشابور و مرید ابو تراب نخشبی، که یکی از صوفیان جوانمرد بوده است 107 ، ابو عثمان حیری(متوفّی: 278 ق)، مرید ابو حفص حدّاد 108 ، یوسف بن حسین رازی(متوفّی:303 ق) 109 ، عبداللّه منازل(متوفّی:320 ق یا 330)، مرید حمدون قصّار 110 ، و ابو عمرو اسماعیل بن نجید(متوفّی:363 ق یا 365)، مرید ابو عثمان حیری و نمای ابو عبدالرّحمن سلمی، که نویسنده رسالة الملامتیّه است. 111

همانطور که اشاره شد، آیین ملامتیان شامل دو اصل مهم بوده است:ستیز با کبر و ستیز باریا.

**1)متیز با کبر**

«خوار کردن نفس در همه احوال، چه نفس موافق با مراد آدمی باشد و چه نا موافق، چه طاعت و بندگی کند و چه نافرمانی و سر کشی، چه آدمی از آن راضی باشد و چه ناراضی» 112 مهمترین شعار ملامتیان بوده است.

آنان هر گونه حسن ظن مردم را نسبت به خود باعث عجب و رعونت نفس خویشتن می‏دانستند، چنانکه هجویری گوید:

«هیچ آفت و حجاب نیست اندرین طریق سعبتر از آنکه کسی به خود معجب گردد و اصل عجب از دو چیز خیزد:یکی از جاه خلق و مدح ایشان آنکه کردار بنده خلق را پسند افتد، بر خود مدح گوید و خود را شایسته داند بدان معجب شود، و دیگر کردار کسی مرکسی را پسند افتد، بر وی مدح کنند، بدان معجب شود.» 113

مالمتیّه بر خلاف صوفیّه که ظاهری زاهدانه داشتند، کارهایی را که بظاهر خلاف فرمان شرع بود، انجام می‏دادند تا ملات شوند 114 و با تحمل ملامت نفس خود را خوار کنند.ابو حفص حدّاد نیشابوری درباره آنان گفته است:

زشتیهای نفس خود را به مردم نشان می‏دهند و زیبائیهای آن را پنهان می‏کنند و مردم ایشان را برای همین ظاهر زشتشان ملامت می‏کنند 115 ؛و هم از ابو حفص نقل است که در یکی از نامه‏هایش به«شاه شجاع کرمانی »، یکی از صوفیان جوانمرد، نوشته بود: راستی را نفس«امّارة بالسّوء»است و فرمانبردار نمی‏گردد و سر کشی در آن نهفته است پس به وسیله ملامت با نفس ستیز کن 116 .نمونه جالب ملامت انگیزی ملامتیان را در داستانی که درباره یوسف بن حسین رازی نقل شده است می‏تواند دید:گویند یکی از بازرگانان نیشابور، روزی خواست به شهری دیگر سفر کند تا مال خود را از غریمی بازستاند، کنیزکی افتاد و عاشق وی گردید.ابو عثمان به نزد پیر خود ابو حفص حدّاد نیشابوری رفت و داستان را باز گفت.ابو حفص وی را فرمان داد تا هب ری نزد شیخ یوسف بن حسین رازی رود.هنگامی که ابو عثمان حیری به شهر ری رسید، از برخی مردم شهر شیخ یوسف بن حسین را سراغ گرفت، گفتند:با آن زندیق چه کار داری که صحبت با او زیان دارد؟ابو عثمان به نیشابور باز گشت و سخنان مردم ری را به ابو حفص حدّاد باز گفت.ابو حفص دگر باره او را فرمان داد تا به نزد یوسف بن حسین رود.ابو عثمان به ری باز گشت، خانه یوسف را از مردم پرسید و گفت که با او کاری مهم دارم تا خانه وی را نشان دادند.چون به خانه یوسف رسید، پیری دید و پسری امرد که در برابر آنان صراحی و پیاله نهاده شده بود.ابو عثمان سلام کرد و سپس شیخ یوسف بن حسین برای او چنان سخن راند که متحیّر گردید.پس ابو عثمان به او گفت:تو را با چنین کلماتی عالی، این چه حالتی است؟شیخ پاسخ گفت:این امرد پسر من است، به او قرآن می‏آموزم و این صراحی در گلخنی افتاده بود، آن را برداشتم و شستم و پر از آب کردم تا از آن، آب بنوشم.ابو عثمان گفت:از بهر چه این گونه رفتار می‏کنی که مردمان درباره تو چنین زشت سخن گویند؟شیخ یوسف ین حسین گفت:تا کسی بر من اعتماد نکند و کنیز خود را به من نسپارد 117 .و به گفته شیخ عطّار:«ابو عثمان چون این بشنید، در پای شیخ افتاد و دانست که:هر که به صلاح مشهورتنر است، در کار او رگی از ملامت است.» 118

ملامتیان معتقد بودند که نفس همواره در تاب و سختی باید باشد تا کبر نورزد 119 . برای خوار کردن نفس خویش افزون بر اینکه کارهای ملامت انگیز از خود نشان می‏دادند، همه دارایی خویش را می‏بخشیدند 120 و فقیرانه زندگی می‏کردند، آنان فقر را سرّ الهی می‏دانستند و بر این بودند که اسرار الهی را باید کتمان کرد 121 و خویشتن را دولتمند وا می‏نمودند تا کسی از مستمندی آنان آگاه نگدد، اما پس از مرگشان کلبه تهی ایشان از فقرشان پرده بر می‏داشت و اطراففیانشان حیرتزده از زندگی آنان پند می‏گرفتند، در این باره از این سخن ابو حفص حدّاد تأسی می‏کردند که:اگر جوانمرد باش، به هنگام مرگت خانه تو جوانمردان را پند خواهد داد. 122

اثل ملامت بر خلاف بسیاری از صوفیان نذر و فتوح مردم را نمی‏پذیرفتند و می‏پنداشتند که با پذیرفتن فتوح نفس لذّت می‏برد و عزیز می‏گردد و شگفت اینکه به دریوزگی کردن راضی بودند زیرا آن را سبب ذلّت نفس می‏دانستند 123 ؛برای آزردن نفس خود خوار سار می‏زیستند، چنانکه هجویری گوید:

«پیری را دیدم از اهل ملامت به ماوراء النّهر که هر چیزی که آدمی را در آن نصیبی بودی، نخوردی و نپوشیدی.چیزهایی خوردی کی مردمان بینداختندی چون تره پوسیده و کدوی طلخ و کذر 124 تباه شده و مثلهم و پوشش از خرقه‏هایی ساختن که از راه بر چیدی و نماز کردی و ازان مرقّعه ساختی.» 125

بر خلاف بسیاری از صوفیان که به هنگام صوفی شدن علم را ترک می‏گفتند 126 ، ملامتیّه کسب علم را نوعی ریاضت می‏دانستند، چنانکه برخی از مشایخ آنان گفته‏اند: علم بهترین همنشین انسان است و وی را راهنمایی می‏کند، مخالف خواهش نفس است و نفس از آن لذّت نمی‏برد(...) 127 و همچنین گفته‏اند:کسی که می‏خواهد آنچه سبب افتخارش گردیده است و او را به خود جذب کرده، نابود گردد، باید بداندکه از کجا آمده است؟در کجاست؟چگونه است؟برای چه است؟از کهع است و به کجا می‏رود؟ آن کس که دانش اینها را فرا گرفت، از بهر نفس خود لذّتی نمی‏یابد و آن را بزرگ نمی‏بیند. 128

ملامتیّه تنها عیب نفس خویش را می‏دیدند و از عیب مردم دیگر چشم می‏پوشیدند 129 ، خود را کوچک می‏گردانیدند و دیگران را بزرگ می‏داشتند، یکی از اصول آنان این بوده است که دادگر باید بود، اما از کسی داد نباید خواست 130 و اگر کسی در حق ایشان ستم می‏کرد، در برابر ستم او بردباری می‏نمودند و در حقّش نیکی می‏کردند 131 تا نفس خود را پست و زبون گردانند.

ملامت کشی آَّان، شکیبائیشان در برابر ستم و اینکه نفس خود را می‏آرزدند، ظاهرا از اصل«شکیبایی در برابر آزار»در آیین عیاری متأثّر بوده است.طرفه آن است که عیاران و جوانمردان برای بزرگ داشتن خویش و کسب نام در برابر شکنجه و آزار شکیبایی می‏نمودند اما ملامتیان با نامجویی مخالف بودند وبرای خوار کردن نفس خود در برابر آزار و ملامت شکیبایی می‏کردند، زیرا همانگونه که گفته آمد اصل نامجویی عیاران به تصوّف وارد نشد و صوفیان جوانمرد پایبند«تواضع»بودند نه بزرگ داشتن خود؛ملامتیان نیز دنباله روان صوفیان جوانمرد بودند.

**2)ستیز باریا**

ستیز باریا نیز از اصول بسیار مهم آیین ملامتی بوده است.شیخ یوسف بن حسین رازی گفته است:«اگر خدای را بینم با جمله معصیتها، دوستر دارم از آنک با یک ذرّه ریا.» 132

ملامتیان درباره اخلاص و ارادت صادق داشتن گزافکار بودند چنانکه اسماعیل بن نجید گفته است:«مرد به اندکی از مقام قوم ملامتی نمی‏رسد مگر اینکه در نزد او همه افعالش ریا و همه احوالش دعوی بنماید» 133 و نیز از یوسف بن حسین رازی نقل است که:«عزیزترین چیزی اندر دنیا اخلاص است.هر چند جهد کنم تا ریا از دل خود بیرون کنم، بر گونه دیگر از دل من بر روید.» 134

آنان هر گونه ابراز احوال باطنی خود را ریا می‏دانستند و از خودنمایی بیزار بودند 135 و معتقد بودند که:«کم ارزشترین مردم آنانند که خود نمایی می‏کنند تا توجّه دیگران را به خویش جلب کنند.» 137 .و از همین رو هرگز مردم را از زهد وریاضتکشی خود آگاه نمی کردند 137 .عبد الله منازل درباره ایشان گوید:

«گروهیند که در ظاهرشان نشانه‏هایی برای مردن نیست‏[که چه در دل دارند]و باطنشان هم با خدا سر دعوی ندارد.میان آنان و خدا رازی است که عقلها و دلها آن راز را در نمی‏یابد.» 138

پرهیز از ریا سبب گردیده بود که ملامتیّه مانند صوفیّه رفتار نکنند.مثلا خرقه پیمینه نمی‏پوشیدند چون این کار را زهد نمایی و ریا کاری می‏دانستند، گاهی خویش را همچون رندان عیار می‏آراستند 139 -تا مردم را نسبت به خود بد گمان کنند-و گاهی جامه اثل بازار را بر تن می‏کردند 140 ، چنانکه نقل کرده‏اند ابو حفص حدّاد در خانه خود مرقّعه می‏پوشید و بیرون از خانه‏اش جامه بازاریان را بر تن می‏کرد 141 .آنان همچنین بر خلاف صوفیّه برای مردم موعظه نمی‏کردند 142 ، چنانکه هجویری درباره حمدون قصّار گوید:

«بزرگان نیشابور بیامدند وی را گفتند:ترا بر منبر باید شدو خلق را پند داد تا سخن تو فایده دلها باشد.گفت:مرا سخن گفتن روا نیست.گفتند:چرا؟گفت:از آنکه دل من اندر دنیا و جان آن بستست سخن من فایده ندهد و اندر دلها اثر نکند و سخن گفتنی که اندر دلها مؤثّر نباشد، استخفاف کردن بود بر علم و استهزا کردن بر شریعت و سخن گفتن آن کس را مسلّم باشد که به خاموشی وی دین را خلل باشد، چون بگوید، خلل بر خیزد.» 143

بسیاری از صوفیان پیشه‏ای خاص نداشتند و روزی آنان آنچه بود که مردم-بویژه دولتمندان و فرمانروایان-به ایشان می‏بخشیدند 144 ، اما ملامتیان همچون اهل بازار می‏زیستند و با پیشه وری روزی خود را کسب می‏کردند 145 .نقل که یکی از مریدان«حمدن قصّار»به نام«عبدالله حجّام»او را گفت:آیا من پیشه خود را باید ترک کنم؟«حمدون»پاشخ داد:پاپبند پیشه خود باش که من دوستتر دارم تو را عبدالله حجّام گویند تا عبدالله زاهد یا عبدالله عارف. 146

ملامتیان بر خلاف صوفیان دیگر به مجالس سماع نمی‏رفتند، آنان بسان برخی از فقهاء سماع را حرام نمی‏دانستند بلکه می‏ترسیدند که در مجالس سماع به سکر فرو روند و احوال باطنیشان هویدا گردد 147 .آنان همچنین بر خلاف برخی از صوفیّه«کرامت 148 » از خود نشان نمی‏دادند 149 و حتی اگر در می‏یافتند که متسجاب الدّعوه گردیده‏اند، غمین می‏گشتند و می‏ترسیدند که به مکر نفس دچار شده باشند 150 ؛معتقد بودند که آنچه حق- تعالی-به سالک عطا می‏کند، اسراری است که باید از خلق پنهان بماند اما صوفیان اسرار حق را به خلق فاش می‏کنند. 151

اصرار ملامتیان درباره رازداری و اینکه احوال خود را از خلق پنهان می‏کردند، گرچه با عقاید عرفانی ایشان مربوط بوده است اما کما بیش یاد آور اصل«رازداری»در آیین عیاری و جوانمردی است.چون بنانگذاران آیین ملامتی صوفیانی جوانمرد پیشه مانند«ابو حفص حدّاد نیشابوری»و«احمد خضرویه»بوده‏اند، بیش و کم صبغه‏ای از اصول عیاری را در این آیین می‏توان دید.

ظاهرا به چهت آنکه عیاری با تصوّف تفاوتهایی بنیادین داشته است، از همان آغاز پیوستن عیاران و جوانمردان به اهل تصوّف، آنان از صوفیان دیگر متمایز بوده‏اند و چنین به نظر می‏رسد که اختلافهای ملامتیّه و صوفیّه نیز تا حدّی به تفاوتهای عیاری و تصوّف مربوط بوده است.به هر تقدیر این نکته در خور توجّه است که جوانمردان و صوفیان و ملامتیان بیشتر از پیشه‏وران و مردم بازار بوده‏اند و همگی از اصول اخلاقی نسبة یکسانی-که متأثّر از قوانین دیرینه عیاری بوده است-پیروی می‏کرده‏اند.پس شاید بتوان گفت که عیار صفتی و جوانمردی و به دیگر سخن«مردمی»، سالیانی بس دراز آیین اخلاقی بسیاری از پیشه‏وران و یا طبقه عامّه ایران بوده است.

**پی‏نوشت‏ها و مآخذ**

(1).معین، محمد:فرهنگ فارسی، اعلام/ذیل عیاران.

(2).دهخدا، علی اکبر:لغت نامه/ذیل فتوّت(متن سخنرانی آقای دکتر محمد دبیر ساقی درباره آیین جوانمردی

(3).برای نمونه به شرح احوال«فضیل عیاض»، «احمد خضرویه»، «ابو تراب نخشبی»، «ابو حفص حدّاد نیشابوری»و«شاه شجاع کرمانی»در طبقات الصّوفیه و تذکرة الاولیاء رجوع شود.

(4).عنصر المعالی، کیکاووس پسر اسکندر:قابوس نامه، به تصحیح غلامحسین یوسفی، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی، 1364-ص 247

(5).برای نمونه واعظ کاشفی سبزواری، مولانا حسین:فتوّت نامه سلطانی، به کوشش محمد جعفر محجوب، تهران، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، 1350-ص 28-24.عنصر المعالی، نویسنده قابوس نامه، گوید:«اصل جوانمردی سه چیزست:یکی آنکه هر چه گویی، بکنی و دیگر آنکه خلاف راستی نگویی، سوم آنکه شکیب را کار بندی زیرا که هر صفتی که تعلّق دارد به جوانمردی، به زیر آن سه چیزست.».(قابوس نامه، ص 246).در برخی از فتوّت نامه ها شمار قوانین اخلاقی جوانمردان از بیست کمتر و در برخی دیگر از صد بیشتر یاد شده است.در«فتوّت نامه»ای که بنادرست به«شیخ عطّار»منسوب است، فتوّت داری، دارای هفتاد و دو شرط دانسته شده است.

(6).این سخن«سمک عیار»، قهرمان داستان سمک عیار، مشهور است: اگر کاری می‏کنم، از بهر نام است نه از بهر نان.

(7).نکال:رنج و عذاب.

(8).مثله کردن:بریدن اعضاء.

(9).صلب:به دار آویختن.

(10).طوسی، خواجه نصیر الدین:اخلاق ناصری، به تنقیح و تصحیح مجتبی مینوی و علیرضا حیدری، تهران، انتشارات خوارزمی، 1364، ص 126.

(11).همان، ص 126؛و نیز ابو الفرج ابن جوزی:تلبیس ابلیس، ترجمه علیرضا ذکاوتی قراگزلو،

تهران، مرکز نشر دانشگاهی، 1368، ص 278-277.

(12).درباره«زورگران»و«نمایش عملیّات پهلوانی»پرتو بیضائی کاشانی، حسین:تاریخ ورزش باستانی ایران(زورخانه)، تهران چاپخانه حیدری، 1337، ص 103؛و برای بررسی تاریخ زورگری فتوّت نامه سلطانی، ص 336-330.

(13).دیوان حافظ، ج 1، غزلیات، به تصحیح و توضیح پرویز ناتل خانلری، تهران، انتشارات خوارزمی، 2 مجلد، 1362، 7/186(غزل شماره 186 بیت هفتم)

(14).همان، 4/67.

(15).دیوان قصائد و غزلیات عطّار، به تصحیح سعید نفیسی، تهران، کتابخانه سنائی، 1339، ص 93، ب 4-1593.

(16).همان، ص 94، ب 1617.

(17).تلبیس ابلیس، ص 277؛و نیز بنگرید به مطالب قابوس نامه در آغاز مقاله.

(18).دیوان عطّار، ص 93، ب 1598.

(19).همان، ص 94، ب 9-1628.

(20).همان، ص 93صب1614؛و همچنین مولانا ناصری:فتوّت نامه مولانا ناصری، با ضمیمه منتخبات از کتاب الاشراق مولانا ناصری، به اهتمام فرانس تشنر، لیپزیک، 1944 م-ص 14 ب 129

(21).تلبس ابلیس، ص 277.

(22).فتوّت نامه مولانا ناصری، ص 16 ب 3-171

(23).آملی، شمس الدین محمد:نفائس الفنون فی عرایس العیون، ج 2، به تصحیح سید ابراهیم میانجی، تهران، کتاب فروشی اسلامیه، 3 مجلد، 1379 ق-ص 123 و نیز ص 114.

(24).دیوان عطّار، ص 94، ب 1621.

(25).فتوّت نامه سلطانی، ص 25.

(26).همان، ص 11.

(27).دیوان عطّار، ص 95، ب 4-1642.

(28).تربیه:مرید را در آیین جوانمردی، تربیه می‏گفته‏اند.در مناقب العارفین نیز این واژه ذکر شده است:«...و مشایخ زمان ارباب فتوّت او را(حسام الدین چلپی)پیش خود دعوت کردند و تکفّل و دلبستگی عظیم نمودند، چه تمامت اخیان معتبر ممالک روم تربیه آبا و اجداد او بودند...». (افلاکی عارفی، شمس الدین احمد:مناقب العارفین، ج 2، با تصحیحات و حواشی و تعلیقات به کوشش تحسین یازیجی، آنقره، چاپخانه انجمن تاریخ ترک، 2 مجلد، 1961 م، ص 728)

(29).فتوّت نامه مولانا ناصری، ص 27 ب 50-346.

(30).نفائس الفنون، ج 2، ص 124.

(31).یادداشت شماره 4

(32).اصل:تربیت.گویا مصحّح این واژه را بدرستی نشناخته بوده است.

(33).«اخی»نامی مترادف با جوانمرد و قتی بوده است که جوانمردی با آن پیران خود را می‏خوانده‏اند. معنای اصلی این واژه به عربی یعنی:برادرم.

(34).دیوان عطّار، ص 94، ب 1618.

(35).صرّاف، مرتضی:رسائل جوانمردان(مشتمل بر هفت فتوت نامه)، با مقدمه و خلاصه فرانسوی از هنری کربن، تهران، بخش ایران شناسی انستیتوی فرانسوی پژوهشهای علمی در ایران؛1352(؟) -ص 97

(36).فتوّت نامه مولانا ناصری-ص 29، ب 90-388

(37).همان، ص 14، ب 8-127.

(38).درباره غریب نوازی جوانمردان ابن بطوطه:سفرنامه ابن بطوطه، ترجمه محمد علی موحد، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، 2 مجلد، 1359، ص 316-315؛و همچنین فتوّت نامه مولانا ناصری-ص 60 ب 9-58

(39).مقصود از تکلّف، تجمّل و خود نمایی و خویشتن را برای مهمان به رنج واداشتن است.درباره تکلّف فرهنگ فارسی/ذیل تکلّف.

(40).دیوان عطّار، ص 94، ب 2-1641.

(41).فتوّت نامه سلطانی، ص 12.

(42).رسائل جوانمردان، قتوّت نامه سهروردی، ص 97.

(43).قتوّت نامه سلطانی، ص 10.مقایسه شود با فتوّت نامه مولانا ناصری، ص 6.

(44).دیوان عطّار-ص 92، ب 5-1584.

(45).همان، ص 93، ب 1600.

(46).همان، ص 92، ب 1582.

(47).نفائس الفنون، ج 2، ص 122.

(48).فتوّت نامه مولانا ناصری، ص 20.

(49).دیوان عطّار، ص 93، ب 1607.

(50).نفائس الفنون، ج 2، ص 122.

(51).جلابی الهجویری الغزنوی، ابو الحسن علی بن عثمان:کشف المحجوب، به تصحیح و ژوکوفسکی، با مقدمه از قاسم انصاری، تهران، کتابخانه طهوری، 1358(افست)، ص 120؛ مقایسه شود با عطّار نیشابوری، فرید الدین:تذکرة الاولیاء، به تصحیح محمد استعلامی، تهران، کتابفروشی زوّار، 1360، ص 89.

(52).انصاری هروی، ابو السمعیل عبدالله:طبقات الصّوفیه، مقابله و تصحیح از محمد سرور مولائی، تهران، انتشارات توس، 1362، ص 32.

(53).کشف المحجوب، ص 120؛و تذکرة الاولیاء، ص 90.

(54).درباره مردم گریزی فضیل‏ئ تذکرة الاولیاء، ص 96.

(55).طبقات الصّوفیه، ص 32؛و تذکرة الاولیاء، ص 91.

(56).همان، ص 32.گرچه ظاهرا پیشاهنگان تصوّف با«فضیل»نزدیکی داشته‏اند و صوفیّه نیز وی را از خود دانسته‏اند، اما شاید بهتر باشد او را زاهد دانیم تا صوفی.(مقایسه شود با تلبیس ابلیس، ص 137)

(57).یا آوری می‏شود که عیاران به دو گروه راهزن و سپاهی تقسیم می‏شدند.عیاران سپاهی پیشه از سلاطین فرمانبرداری می‏کردند و از سوی آنان مأمور نظم بخشیدن شهرها می‏شدند و یا در جنگها شرکت می‏کردند.

(58)، (59).کشف المحجوب، ص 149.

(60)(61).طبقات الصّوفیه، ص 98.

(62).سالهای وفات از طبقات الصّوفیه اخذ شده است.درباره این افراد نیز به طبقات الصّوفیه، کشف المحجوب، رساله قشیریّه، تذکرة الاولیاء و دیگر آثار فارسی و عربی صوفیان رجوع شود.

(63).کشف المحجوب، ص 154؛و نیز تذکرة الاولیاء، ص 394.

(64).قشیری، ابو القاسم:ترجمه رساله قشیریّه(ترجمه از ابو علی حسن بن احمد عثمانی)، به تصحیح بدیع الزمان فروزانفر، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، 1345، ص 356.

(65).همان، ص 357.

(66).یادداشت شماره 63.

(67).کشف المحجوب، ص 155-154؛همچنین نقل کرده‏اند که:«جنید را پرسیدند که فتوت چیست؟گفت:انصاف طلب نکردن».(طبقات الصّوفیه، ص 277)در این صورت، ظاهرا جنید از سخنان شیخ ابو حفص حدّاد متأثّر بوده است.

(68).ترجمه رساله قشیریه، ص 356.

(69).همان، ص 355.

(70).تذکرة الاولیاء، ص 656.

(71).ترجمه رساله قشیریه، ص 356.

(72).تذکرة الاولیاء، ص 522.

(73).ابو محمد مرتعش، اصل او از حیره خراسان بوده است، اما در بغداد می‏زیسته و از پیروان جنید نهاوندی بوده است.

(74).ترجمه رساله قشیریه، ص 365.جالب است که«قشری»این داستان را در باب فتوّت کتاب خویش ذکر کرده است.

(75).تذکرة الاولیاء، ص 710.

(76).همان، ص 634.

(77).همان، ص 445 مقایسه شود با ترجمه رساله قشیریه-ص 357

(78).ترجمه رساله قشیریه، ص 358-357.

(79).تذکرة الاولیاء، ص 327.

(80).همان، ص 695.

(81).سعدی شیرازی، مصلح الدین:بوستان سعدی(سعدی نامه)، به تصحیح و توضیح غلامحسین یوسفی، تهران، انتشارات خوارزمی، 1363، ص 83 ب 1238

(82).تذکرة الاولیاء، ص 397-396.

(83).ترجمه رساله قشریه، ص 358.

(84).همان، ص 357؛و تذکرة الاولیاء، ص 533.

(85).تذکرة الاولیاء، ص 532.

(86).عثرات:لغزشها، خطاها.

(87).ترجمه رساله قشیریه، ص 355؛و نیز تذکرة الاولیاء، ص 98.

(88).همان، ص 356.

(89).همان، ص 364.

(90).شوخ:چرک.

(91).قایم:کیسه کش، دلاّک.

(92).محمد بن منور میهنی:اسرار التّوحید فی مقامات الشیّخ ابی سعید، ج 1، مقدمه و تصحیح و تعلیق از محمد رضا شفیعی کدکنی، تهران، انتشارات آگاه، 2 مجلد، 1366، ص 268 و همچنین عطّار نیشابوری، فرید الدین:منطق الطّیر(مقامات طیور)، به تصحیح صادق گوهرین، تهران انتشارات علمی و فرهنگی، 1365، ص 259.

(93).تذکرة الاولیاء، ص 692.

(94).همان، ص 641.

(95).همان، ص 644.

(96).همان، ص 709.

(97).احوال و اقوال شیخ ابو الحسن خرقانی، اقوال اهل تصوّف درباره او به ضمیمه منتخب نور العلوم،

به اهتمام مجتبی مینوی، تهران، کتابخانه طهوری، 1363، ص 121.

(98).همان، ص 119.

(99).تذکرة الاولیاء، ص 706.

(100).همان، ص 690.برای مطالعه بیشتر سخنان خرقانی درباره جوانمردی احوال و اقوال شیخ ابو الحسن خرقانی، به اهتمام مجتبی مینوی.

(101).از مطالب رسالة الملامتیّه، نوشته سلمی، می‏توان دریافت که ابو حفص حدّاد از بنیانگذاران طریق اهل ملامت بوده است.درباره احمد خضرویه نیز هجویری به صراحت گفته است: «پسندیده خاص و عام بود و طریقش ملامت بودی.».(کشف المحجوب، ص 149.)

(102).سلمی، ابو عبد الرّحمن:رسالة الملامتیّة، القسم الثّانی نم کتاب الملامتیّة و اهل الفتوّة لابی العلاء عفیفی، مصر، 1364 ق/1945 م، ص 109-108.

(103).همان، ص 108.

(104).همان، ص 89-87

(105).ابن عربی، محیی الدّین:الفتوحات المکیّة، السّفر الثّالث، تحقیق و تقدیم ر.عثمان یحیی، قاهره، 1394 ق/1974 م، ص 154-153.

(106).همان، ص 257؛و نیز همان، سفر رابع، 1395 ق/1975 م، ص 53.

(107).طبقات الصّوفیه هروی-ص 121؛و کشف المحجوب، ص 168-167.

(108).طبقات الصّوفیه-ص 240؛و کشف المحجوب، ص 168-540.

(109).درباره ملامتی بودن«یوسف بن حسین»طبقات الصّفیه، ص 265؛و تذکرة الاولیاء، ص 384.

(110).طبقات الصّوفیه، ص 460-459؛و نیز تذکرة الاولیاء، ص 542-540.

(111).درباره«ابو عمرو نجید»طبقات الصّوفیه، ص 507و ترجمه رساله قشیریه، ص 80-79؛و تذکرة الاولیاء، ص 729-727.

(112).رسالة الملامتیّه، ص 100.

(113).کشف المحجوب، ص 69.

(114).رسالة الملامتیّه، ص 96-95؛و نیز سهروردی، شهاب الدّین عمر:ترجمه عوارف المعارف (ترجمه از ابو منصور عبد المؤمن اصفهانی)، به اهتمام قاسم انصاری، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی، 1364، ص 27. و همچنین:کشف المحجوب، ص 73.

(115).رسالة الملامتیّه، ص 89.

(116).همان، ص 91.

(117).تذکرة الاولیاء، ص 387-386.مقایسه شود با آنچه که«قشیری»از قول«ابو الحسین درّاج» درباره«شیخ یوسف»نقل کرده است.(ترجمه رساله قشیریه، ص 611)

(118).تذکرة الاولیاء، ص 387.

(119).رسالة الملامتیّه، ص 111.

(120).رسالة الملامتیّه، ص 99.

(121).همان، ص 113.

(122).همان، ص 118.

(123).همان، ص 99 و ص 101 و ص 119.

(124).ظاهرا کدر یا همان کادی یا کاذی است که نوعی گیاه است.(فرهنگ فارسی/ذیل کادی و ذیل کدر)

(125).کشف المحجوب، ص 56.

(126).تلبیس ابلیس، ترجمه علیرضا ذکاوتی قراگزلو، ص 228.

(127).رسالة الملامتیّه، ص 94.

(128).همان، ص 95.

(129).رسالة الملامتیّه، ص 90 و ص 114-113.

(130).همان، ص 95.

(131).همان، ص 100.

(132).ترجمه رساله قشیریه، ص 61.

(133).رسالة الملامتیّه، ص 90.

(134).ترجمه رساله قشیریه، ص 326.

(135).رسالة الملامتیّه، ص 90.

(136).همان، ص 104.

(137).با این حال در نزد مریدان به گونه‏ای رفتار می‏کردند تا آنان را به احکام و آداب شرع راهنمایی کنند.(رسالة الملامتیّه، ص 88-87 و ص 95)«سلمی»گوید:شیخ ابو حفص حدّاد معتقد بود که عبادات و مجاهدات را در نزد مریدان باید نیک داشت تا آنان به مجاهدت بر انگیخته شوند اما حمدون قصّار این کار را صلاح نمی‏دانست و ابو عثمان حیری در رفتار با مریدان شیوه‏ای میانه داشت.(رسالة الملامتیّه، ص 103)

(138).رسالة الملامتیّه، ص 90.در متن رسالة الملامتیّه گوینده این سخن عبدالله مبارک(متوفّی: 181 ق)درج شده است، اما همانگونه که دکتر ابو العلاء عفیفی در پی نوشت صفحه 90 رسالة الملامتیّه یاد آوری کرده است، «عبدالله منازل»صحیح است.سخنان«عبد الله منازل»مقایسه شود با:الفتوحات المکیه، السّفر الثّالث، ص 257.

(139).همان، ص 101.

(140).همان، ص 103 و ص 108 و ص 113.

(141).همان، ص 108.

(142).همان، ص 109.

(143).کشف المحجوب، ص 157.

(144).تلبیس ابلیس، ص 150.

(145).رسالة الملامتیّه، ص 101 و نیز ص 103 و ص 113. همانطور که پیشتر گفته آمد، آنان برخی از اوقات برای آنکه نفس خود را خوار کنند، در یوزگی نیز می‏کردند، چنانکه ابو محمد جونی، یکی از مریدان شیخ ابو حفص حدّاد، با اینکه پیشه وری را به یاران خود سفارش می‏کرد، خود زمانی از ابو خفص فرمان یافته بود تا تکدّی کند.(رسالة الملامتیّه، ص 101)

(146).همان، ص 94.

(147).همان، ص 104-103؛و نیز ترجمه عوارف المعارف ص 29؛و همچنین مقایسه شود با

سخنان ابو عثمان حیری درباره سماع در طبقات الصّوفیه، ص 378.

(148).کارهای خارق العاده صوفیّه اصطلاحا«کرامت»گفته می‏شود.

(149).رسالة الملامتیّه، ص 117.

(150).همان، ص 118.

(151).همان، ص 104.گفتنی است که صوفیان غیر ملامتی نیز با عقاید ملامتیان مخالف بوده‏اند و به آنان خرده می‏گرفته‏اند، مثلا هجویری گوید:«به نزدیک من طلب ملامت عین ریا بود و ریا عین نفاق، از آنچه مرائی راهی رود که خلق ورا قبول کند و ملامتی به تکلّف راهی رود که خلق ورا ردّ کند، هر دو گروه اندر خلق مانده‏اند.».(کشف المحجوب، ص 75).

در تألیف مقاله حاضر مراجع ذیل نیز راهنمای من بنده بوده است و از آنها سود برده‏امد: باستانی پاریزی، محمد ابراهیم:یعقوب لیث، تهران، ابن سینا، 1344.

بامداد، محمد علی:حافظ شناسی یا الهامات خواجه، به کوشش محمود بامداد، بی جا، بی تا.

تیشنر، فرانتس:«گروه فتوّت کشورهای اسلامی و نوع ظهور گوناگون آنها در ایران و کشورهای همجوار»، مجله دانشکده ادبیّات تهران، دوره چهاردهم، شماره دوم، دی ما 1335.

حاکمی، اسماعیل:آیین فتوّت و عیاری، مجله سخن، دوره هفدهم، شماره سوم، خرداد ماه 1346.

زرین کوب، عبد الحسین:جستجو در تصوّف ایران، تهران، امیر کبیر، 1363.

الشیبی، کامل مصطفی:همبستگی میان تصوّف و تشیع، (الصّلة بین التصّوّف و التّشیع)، ترجمه علی اکبر شهابی، تهران، دانشگاه تهران، 1353.

فروزانفر، بدیع الزّمان:شرح مثنوی شریف، جزو دوم از دفتر اوّل، تهران، دانشگاه تهران، 3 مجلد، 1347.

نفیسی، سعید:سر چشمه تصوّف در ایران، تهران، کتابفروشی فروغی، تاریخ مقدّمه 1343.

پایان مقاله